

بدارند باین شرط که وقت بیرون آمدن از خزانه يك سمت از درصندوق هارا آن دو نفر مستوفی مهر نمایند که قبل از معلوم شدن حساب کسی نتواند مبلغی بخرزانه وارد یا خارج کند خاقان مغفور عرض اورا مقبول و روز حساب را براو معلوم و معین فرمودند ضمنا شبانه حسین علیخان را بدون آنکه امین الدوله خبردار شود بخلوتی خواستند و فرمودند دروجه تحویلی خود چه تصرفی کرده بدون خلاف بگو معیرالممالک عرض کرد نود هزار تومان بفرمانفرما و وحسام السلطنه و سیف الدوله و سپه دار قرض داده ام بقران مبلغ منقعت فرمودند منقعت را از آنکه قراردادة بالمضاعف مطالبه کن و بگو مبلغ را فوراً خواستند و میبایست بدهم از دادن سودوزیان ناچارم و امشب برویش آغامبارک خواجه تاج الدوله سند بسیار و از خزانه مخصوص که سپرده بتاج الدوله میباشد وجه را گرفته بیرو درصندوق های خزانه سپرده بخود بگذار که مستوفیها برای تعیین حساب تو میآیند میادا از جمعی خود چیزی کم داشته باشی پس از آنکه حساب خود را معلوم داشتی در نهایت درستی پول را که بقرض داده بفرست بگیر با منقعتی که علاوه بر هر آنچه مقرر خود شده است تسلیم تاج الدوله بکن معیرالممالک بدستور العمل و فرمایش شاهنشاهی رفتار نموده در هنگام حساب او از خزانه نقدی تحویل خود دیناری کم و کاست نداشت او مورد التفات ملوکانه و امین الدوله از گفته خود پشیمان شد و مقصودش بعین نیامد بعد که دانست میل باطنی شاهنشاه بنگاهداری اولاد دوست علیخان میباشد بنا به پربانی و ماماشات گذاشت دست بیچاره چون بیجان نرسد چاره بجز سلوک و رفتار خوش نیست مخفی نماناد که خزانه تحویل تاج الدوله همان وجوهی بود که از دولت انگلیس گرفته میشد و ظل السلطان در جلوس بر تخت سلطنت ابتدا همان خزانه را بازو نیاز کرد

امین الدوله بر علمای عصر وزارت خویش خاطر نشان و معلوم کرده بود که برخلاف شرع آلهی بهیچ کاری اقدام ندارد و برای جلوه دادن این مقصود تا دوسه فراش و دربان باحضر او نمیرفت بحضور اقدس نمی آمد آنوقت که چند محصل احضار آمده بود میگفت پادشاه مقتدر و الوماسر است اگر نروم بیم جانست تکلیف شرعی مقتضی شرفیابی شده در انجام امورات تامیتوانست تملل و تاخیر میکرد گویند وقتی شاهزاده محمد ولی میرزا بیخیاں حکومت کرمان افتاد شجاع السلطنه افراسیاب خان عرب دائمی زاده خود را پیش امین الدوله فرستاد که پیش کش مقبل شود خیال همایونی را ازین مطلب منصرف نماید فرستاده چند روز صبر کرد دید که باحالت تملل و اهمال امین الدوله مدعی کار خود را از پیش نخواهد برد ناچار بوسیله دیگر امر را جمع بخود انجام داد و بکرمان رفت پس از دو سال همین افراسیاب خان بچپته شب عید نوروز حامل بیشکش کرمان و عریضه شجاع السلطنه بود بنا بر احترام و بزرگی امین الدوله چکمه بیا باهمان لباس سفر بخدمت او آمد تا چشم امین الدوله باو افتاد متمیز شده گفت با چکمه و شلوار آمده که بطور تهران من مرخصی حاصل کنی هنوز موقع عرض بدستم نیامده اهل مجلس گفته این

اصفهان و کاشان و قم که اداره حکومت او بودند در اعیاد از حضور مبارک خاقان مرحوم گذر انیده و چه اشیاء نفیسه از جوا هرا و آلات زرین ساخته و تقدیم نموده آثار خیریه از حصار نجف اشرف و مدارس و خانات و سایر ازو مشهور و مشهود است وقتی خاقان مرحوم مخصوصا الماس مثلثی از صدر خواسته بودند بقیمت گزافی خریداری کرده نگاه داشته بود که حضورا تقدیم کند گویند یکی از فراش خلوت او چندین کورت آن الماس را دزدیده صدر گفته بود هر کس الماس را پیدا کند فلان مبلغ مؤذگانی میدهم الماس را آورد صدر نظام الدوله در کمال ملایمت بسارق فرموده بود دیگر حق مؤذگانی نداری زیرا بقدر قیمت الماس از من بیژده گرفته کمتر التماس بود که در نزد او اجابت نشده باشد سائلی از حضور او محروم مراجعت نکرده در آخر امر صدارت خود مبلغی باقی دیوان را از امتعه نفیسه اصفهان و کاشان آورده بود که در عوض نقد به صندوقخانه بدهد امین الدوله پسرش بحضور شهربار نامدار عرض کرده بود این اجناس باین قیمت نمی ارزند از طرف شاهنشاه بصدر خبر دادند که جنس به کار دیوان نمیخورد حق دیوان را قدا باید داد عرض کرده بود اطاعت می کنم فوراً بمحضر علمای شرع اطلاع داد که هر کس را فقیر و مستحق میدانید در حق او برات کنید تا از این اجناس واقمشه موجوده داده شود چیزی از آن نگذشت که مبلغی از آنرا بفقرا بدل کرد بمرض شاهنشاه رسید ناچار شده و مابقی آن اجناس را از یابت باقی او قبول کردند ،

در سفر خراسان وقتی که شهربار دیندار در کنار شهر مشهد اردوی اعلی را زده و زیاده بر هزار نفر امرای خراسان و افغانه و تراکه و غیره در خدمت شجاع السلطنه به حضور شاهانه آمده بودند حضرت خاقان تمام امرا و خوانین مژبوره را نزد صدر اصفهانی بمیهمانی فرستاد چادر و دستگاهی متعدد برای صیافت آنها مهیا شده پذیرائی بسزا نمود

گویند یکی از شبهای صیافت امراء دو نفر سوار ترکمان از کنار پادریهای کارخانه صدر گذر میکردند آبی که از مطیخ او خارج شده در زمین پستی مجتمع بود ترکمانها ندانسته مرگ در آن رانده و در میان آب و گل مانده با اسبهای خود تلف شدند

عبدالله خان امین الدوله با آنکه بحسب منصب مستوفی الممالک بود مستند صدارت عظمی را در نهایت تسلط متصرف شد بطوری که در مزاج شهربار ایران دست یافته بود که در آبادی و ویرانی هریک از همکنان اندک تدبیری بکار میرد کارشان را ساخته بود

وقتی با حسین علیخان معیرالممالک خصومتی داشت بحضور شهرباری عرض کرد معیر مبلغی از وجه خزانه را بشاهزادگان قرض داده مریحه میگردد هر گاه بخواهید صدق این عرض مشهود خاطر اتور گردد بدون اینکه او اطلاع حاصل کند بمیرزا اسمعیل گرگانی و میرزا احمد قازندران امر فرمائید بخزانه بروند حساب تنخواه تحویل معیرالممالک و مخارجی که شده در امتداد دو روز معلوم

فرمایش راجع بطلب دوسال پیش است که بتوسط دیگری انجام یافت و حکومت کرمان برای شجاع السلطنه باقی ماند حالا افراسیابخان پیشکش نوری آورد و در امتداد ده سال که امین الدوله مجاور نجف اشرف بود در موقع عزیمت حجاج سر خود را تراشید و کرایه مال داد و جمال دید و تدارک سفر حج نمود و مبلغ کلی همه ساله از یابت کرایه بسیار بانان رسید و تدارکات خسارت بیفایده شد و عاقبت بسفر مکه نرفته بدار بقاشافت ولی باین حالت نانی و اهما مال تدابیر عمده و کیامت او مقبول و مسلم غالب اهل عصر خود بود از اسمعیل خان نوه حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله صدراعظم شنیدم که در اول دولت شاهنشاه جنت جایگاه محمد شاه غازی انارالله برهانه میرزا ابوالقاسم قائم مقام مرا نزد امین الدوله باصفهان فرستاده و شرحی در کمال ادب نوشت مختصر مطلب این بود که دولت قاجاریه بر کردن ما اهل ایران خیلی حق دارند آنچه داریم از ایشان است میباید در خدمت گذاری این شاهنشاه جوانیخت دست بدست داده امر دولت را فیصل بدهیم شما در زمان خاقان مغفور بر همه ریاست داشتید چرا در خانه حاجی سید محمد باقر مجتهد متحصن شده اید البته تشریف بیاورید که در دربار معدلت مدار شما بر ریاست مسلم خواهید بود در عقیده ام آنست که یار محمد خان ظهیر -

الدوله هراتی و میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین همدانی و شاکه عبدالله خان امین الدوله اصفهانی هستید و من که میرزا ابوالقاسم فراهانی هستم هر گاه به اتفاق و بدون نفاق کمر در خدمت شاهنشاه جمجاه به بندیم چون لفظ کفر کفر نمیشود میتوانم بگویم تقدیر آلهی از تدبیر ماها تخلف نخواهد کرد ازین پیغام و نامه معلوم میشود مقام عقل و کفایت امین الدوله بجه درجه بوده است در جواب گفته بود با خدای خود عهد کرده ام که اگر بعد از خاقان مرحوم زنده بمانم و

خواهم مصدر شغلی از مشاغل دیوانی شوم پیاده بسکه معظمه مشرف شوم این نذر شرعی خود را نمیتوانم بر هم بزنم اگر حق برادری بجا خواهید آورد مرخصی مرا حاصل نمائید تا بروم بعقبات عرش سمات مجاورت اختیار کنم همینطور هم شد و بنذر خود وفا نمود آنچه شنیده ام قائم مقام تدبیرات وزارتیرا بیهان نوك قلم و نواك زبان و بیان خود از پیش میرد در بر آوردن و پست کردن هر يك از هم قدمهای خویش اقدام مینمود آنچه مقصود داشت بجا می آورد چنانچه آصف الدوله را با آن استخوان و بستگی بسطنت در ابتدای کار وزارت بدو سه فقره گفتگو در خدمت شاهنشاه مرحوم مردود نمود از جمله وقت فرستادن سپاه بدفع سرکشی فرمانفرما و شجاع السلطنه بود که قائم مقام نزد آصف الدوله رفته تمهید مقدمات نمود که قوام مملکت امروز بوجود تو و رفیع این فتنه فارسی منحصر بعزیمت تو میباشد فرمایش شاهنشاه آنست که شرایط و لوازم این نهضت را بهر اندیشه شماست بگوئید تا بیضایقتی فراهم شود آصف الدوله خواهشهای بسیار نموده مبلغی خطیر مخارج سفر و مالیات فارس را بتیول ابدی برای خود و چندین حکومتها و مناسب عمده برای اولاد و کسان خود خواست و در هر خواهش که اظهار میکرد قائم مقام میگفت دولت بیش از اینها تصور مطالب شمارا نمیتواند

و در انجام آن حاضر بود بهمین طور رشته مستدعیات آصف الدوله طولانی وصفه بزرگی در خلاصه آن تحریر شده بتوسط قائم مقام بحضور شاهنشاه جنت جایگاه فرستاد قائم مقام عنوانی که در خاک پای ملوکانه کرد این بود که خداوند تعالی بهیچ کس از سلاطین و اکابر و دیگران چنین خالوی غمگسار و خدمت گزاری نداده است امروز تاج و تخت و تکیه شاهی را بقیله عالم وا گذار کرد و خواهش نمود ازین سه چیز گذشته هر چه در نظر و خاطرش آمده درخواست کرد تامصمم فارس شود و فهرست مطالب را از نظر انور شاهانه بگذرانید شاهنشاه مرحوم متغیر شده از خیال فرستادن بفارس صرف نظر نموده محض آنکه مداخله در امور درباری نکند او را بحکومت خراسان فرستادند پس از آنکه کوکبه سلطنت محمد شاه جمجاه از گردنه قافلان کوه مانند سیل سیال سرازیر شد و تدبیرات رکن الدوله با تقدیر ربانی مطابق نیامده شهریار تاجدار موافق وصیت جد بزرگوار خود بدون هیچ غائله بخمسه و قزوین و از آن پس بتختگاه موروث نزدیک شد و شعر نشاطی خان بر سرزبانها افتاد

با وجود ملک آرا ظل السلطان شاه نیست
لیک او هم مرد میدان محمد شاه نیست
قائم مقام بخالوی شهریار محمد باقر خان بیکلری یکی شرحی نوشت که مبادا ظل السلطان فرار اختیار نماید ظاهرا باشاهزاده پادشاه شده معاشات کن باطنا قبله عالم او را بشخص شما سپرده است بیکلری یکی کامل در جواب به همین یک بیت اکتفا کرد

شاه بیدار بخت را همه شب
ما نگهبان افسرو کلیم
وقتی که بیکلری یکی دانست موقع اجرای مقصود است و علیشاه اندک یاسی حاصل کرده میخواست محمد باقر خانرا میانجی قرار بدهد که مملکت آذربایجان از آن ولیعهد یعنی شاهنشاه مرحوم باشد و ابدا ذکر از باب سلطنت نموده ماجرای گذشته را مضمی ماضی گوید در بین صحبت قاجاریه دوللو اولاد جانمحمد خان و مهدیقلیخان و سایر نزدیکان بیکلری یکی ظل السلطان را بکلاه فرنگی برده جمعی از مستحفظین بدور آن حلقه زدند این خبر بجرمخانه خاقان مغفور رسیده پردکیان حرم سلطنت از اعلی و ادنی بی برده بیباغ دولتی در آمده از قرار متکور فریاد و فغان آنها تا سبزه میدان میرفته است حکما و حتما ظل السلطانرا از گلاهد فرنگی بعمارت فخر الدوله که مسافتی قیامین نبود بردند و هر يك از خادمان حرم که در بیرون حرمخانه منزل داشتند باتمام بنات سلطنت چون دختران نعش به پیرامن جدی بدور علیشاه احاطه کردند زبان حال و مقالشان اینکه تا تمام ما گشته نشویم ظل السلطانرا از دست نمیدهم پادشاه جمجاه بنگارستان نزول اجلال فرموده تادو روز ابدداستان ظل السلطانرا بزبان نیاوردند تا مخدرات سراق سلطنت اندک آسوده خیال شدند پس از آن آصف الدوله بخانه فخر الدوله رفت و اظهار مکارم ملوکانه را بیان نموده احضار ظل السلطان را ابلاغ کرد که حضرت شاهنشاه میل به ملاقات عم گرام خود فرموده اند پردکیان حرم سلطنتی گفتند جواب عرض کنید که شاهنشاه اجازه فرماید که چند نفر

فرمایش اندکی مشوش گشت و عرض کرد بسیار خزانها هم دست زده شده ولی هر کس آمد و هر چه برده و بهر کس داده شده باسم و رسم قلم می دانم (میگویم و می آیمش از عهد برون)

شاهنشاه بانهایت شرم و حضور صحبت را تغییر داده فرمودند تاج الدوله این چه سجع مهریست که بعد از فوت خاقان مرحوم اختیار کرده و این مهر را بکاغذ من زده بود :

(خاک عمر ریخت فلک بر سر تاج)

از بابت افسردگی خودش حق دارد اما من نمیخواهم این مهر را بر کاغذ بزنده شما باصفهان بتاج الدوله بنویسد برای همه شما وفات مرحوم خاقان با وجود حیات من باید ابتدا موثر نباشد آنوقت زن با احترام پادشاه بودید حالا جده محترمه پادشاه هستید با غای بهرام فرمودند برو قایم مقام را بگویید قایم مقام بیای ارسی آمد از پشت پنجره آغا بهرام عرض کرد قایم مقام حاضر است فرمودند قایم مقام بیا بالا میان اطاق قایم مقام عرض کرد وقتی در رکاب خاقان مرحوم بسفر سلطانیه روانه بودم در بین راه بقدرتیم فرسنگ از جاده دور بودم دیدم خواجه سرایان و غلامان حرم تاخت آوردند فریاد دور شوید کور شوید بلند شد چاکر بان که کور بودم رو بفرار نهادم و پرسیدم چه هنگامه است گفتند حرم محترم سلطنت می آید و میباید هیچ چشمی بلباس و چادر آنها بر نخورد نمیدانم چه شد که باین زودی امثال ماچاگران دولت حق احترام خانواده سلطنت را میخواهیم بشدتی برداریم که در یک اطاق با چند نفر بانوان حرمخانه و بنات محترمت خاقان مغفورزانو بزانو بنشینیم و در حیرتیم که اعلیحضرت شهرباری چگونه کيفراينطور سلوك و رفتار جسورانه ما بدهد مرد اجنبی فراهانی از کجا بهچو مجلسی وارد شود.

از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از فیض رب

درین نطق قایم مقام تمام نکات و تعریضات راجع باصف الدوله بود شاهنشاه سکوت فرمودند ضیاء السلطنه در جواب گفت قایم مقام این سخنان نیست شب گذشت و مازایاده مصدع اوقات مبارک شدیم خداوند شما و آصف الدوله را بما محرم نموده اجنبی یعنی چه دوهمشیره مادر خانه آصف الدوله و شما هستند ما دوخواهر زن و ایندو مادرزن شما هستند قدم بالا بنه و بلای تشویش ظل السلطانرا بر حسب فرمان سلطان زمان رفع و جمعی را آسوده کن قایم مقام گفت چون تحریرات شاهزاده ضیاء السلطنه را خیلی دیده ام ازین تقریر چنان مینماید که فرمایش کننده ایشان هستند و باطاق آمده در اول ورود بحضور مبارک این قسم عرض کرد (ارحم من راس ماله الرجاء و سلاحه البكاء و جنوده النساء) بعد فخر الدوله مطلب سابق را بمیان آورده استدعای خط امان و مهصر بقرآن را کرد قایم مقام قرآن را گرفت و قلمدان را گشود و بحضور مبارک باین تفصیل عرض کرد که عهد و بیمن اقسام مختلفه دارد شنیده ام پس از آن که سعاد تقلیخان در قلمه صفی آباد یاعنی و برادرش مرتضی قلیخان در قلعه بام طاعنی شد عبدالله خان

از ما همراه ظل السلطان بیایم او را تنها نخواهیم گذارد .
شهریار تاجدار حسب الاستدعای آنها خازن الدوله و سنبل خانم والیده شماع السلطنه را با فخر الدوله و ضیاء السلطنه احضار بنگارستان فرمود ساعتی از شب گذشته این چند نفر مخدرات حرم با ظل السلطان روانه بنگارستان شدند شاهزاده محمد ولی میرزا هم که در آن هنگام بعضی نوه مات در خانه محمد باقر خان بیگلربیگی متحصن بود خود را داخل این اجتماع نموده بحضور پادشاهی مشرف شدند .

والده شماع السلطنه که همه حرمخانه در آنوقت بملاحظه احترامی که حاصل کرده بود او را خانم میگفتند روایت میکرد وقتی که به باغ بنگارستان رسیدیم حاجی علی اصغر خواجه و حاجی میرزا علی رضا و آغا بهرام بر حسب امر شهریار انتظار مارا داشتند و مارا با کمال احترام به تالار بزرگ صف سلام بنگارستان بردند شاهنشاه تاجدار در عبارت وسط باغ بود قدری گذشت آصف الدوله آمد و باطل السلطان و شاهزاده محمد ولی میرزا صحبت کرد و رفت بعد از لعمه در خدمت شاهنشاه وارد اطاق شدند من بنا بر عالم مادر و فرزندی دست بگردن شهریار انداخته بوسیدم و بی اختیار بگریه افتادم سایرین هم بهمین قسم رفتار نمودند و شاهنشاه را گریه گرفت بعد که بنای نشستن شد پادشاه بسا احترام تعارف بموی خود کرد که مقدم بنشینند فوراً من و سایر همراهان دستهای مبارک شاهنشاه را گرفته مقدم نشانیدیم و همه متفق الکله عرض کردیم مسند سلطنت ایران را آقا محمد شاه شهید شما وا گذار کرده چنانچه کمتر از خاقان مغفور بعضی فقرات در اینباب شنیده ایم احدی را یاری آن نیست که بر شما تقدم جوید ظل السلطان بانهایت ادب حریمی هم قرار گذاشته نشست محمد ولی میرزا نشست بلکه ایستاده شروع بدعا و ثنا نمود شاهنشاه اصرار فرمود تا او نیز نشست آصف الدوله هم رو بروی پادشاه که محل نشین و وزراء می باشد نشست با آنطور هائی که میدانستیم تهنیت عرض کردیم شاهنشاه تعزیت را اظهار لطف فرمود و مجلس خاموش شده نه ماها میتوانستیم اظهار براءت ذمه ظل السلطان و گذشت و اغماص ملوکانه را از او بمیان بیاوریم نه پادشاه جمعا فرمایش میفرمود بالاخره ضیاء السلطنه عرضی کرد .

شکرانه بازوی توانا آزادی صید ناتوانست

امیدواریم عفو و رحمت قبله عالم از تقصیر بردارم ظل السلطان هزار درجه بیش و بیش داشته باشد :

فخر الدوله عرض کرد استدعا داریم در همین مجلس قبله عالم قرآنی مهر بفرمایند و ماضی السلطان را مطمئنا ببریم بخانه خودش فوراً خازن الدوله یکجلد قرآن کوچک از بغل بیرون آورده رو بروی شاهنشاه گذاشت حضرت شاهانه قرآن را برداشته گشودند و فرمودند این قرآن از خطوط بسیار خوب آقا ابراهیم است و معلوم میشود از جمله قرآنها بسیار ممتاز خزانه میباشد ما شنیدیم که خزانهای نقدی دست درازی شد و بخزانهای دیگر تصرفی نشد خازن الدوله ازین

ارجمند باجمعی مامور تسخیر دو قلعه مزبور شدند هر دو برادر بتوسط محمد قاسمخان امیر دوللو از در تضرع باشمشیر و کفن در آمدند ورقم عقوصادر شد روزیکه شاهنشاه پدر بزرگوار شما ولینعمت کل ایرانیان در کنار باروی قلعه پام تفرج میفرمودند محمد نام بغاری شاهنشاه را دید و شناخت فوراً شمخالی بقصد آنحضرت انداخت کلوله شمخال از پادشاه گذشت در پیشانی یکی از ملازمان خورد و او را کشت محمد نام را که در حضور مبارک آوردند بجای آنکه سزای او را در کنارش نهند حضرت خاقان فرمودند چون قلم عفو بر جرایم تمام یاغیان کشیدم و بامیر قاسمخان در اینخصوص قول دادم بخون این خاین نیز تیغ خون ریز آلوده نمیشود و همچنین شنیدهام که حسینخان فیلی و اسدخان بختیاری را که محمد علیمیرزا خط امان داده بود و تیکه در طاق کسرا جان بجان ستان میسپرد دو ساعت قبل آن دو نفر را خواست و گفت بجان خودتان بروید زیرا عصیان شما در نظر شاهنشاه میباشد و اندیشه آن دارم که پس از من کسی شفیع شما تواند بود و من بیدعهدی از دنیا رفته باشم هم اکنون باو طان خود بروید آنها مرخصی حاصل کرده رفتند ولی بعضی قسمهای بقرانهم در کمال سستی و نقطه مقایل این عهد میباشد از جمله شاهزاده محمد ولی میرزی حاضر سوگندها یاد کرد و قسمها بقرآن خورد که عبدالرضا خان یزدی را شاهنشاه بن بسپارد و در حیس من باشد بجان او کاری ندارم مال خودم را از او خواهم گرفت عبدالرضا خان باو سپرده شد فوراً بحر مخانه خود برد و تمام اهل حرم را با ساطور و کارد و مطبخ و چاقو و مقراض قلمدان و قیچی خیاطی بدن او را ریز ریز کردند تفصیل ترمد عبدالرضا خان و جسارت او نسبت بشاهزاده حکمران یزد هر چند بحدی بود که شایستگی همین مکافات را داشت اما خوردن قسم و مخالفت عهد مطلبی جداگانه است و چون داستان عبدالرضا خان و کشته شدن او معروفست محتاج بشرح نیست تقریر دیگر قایم مقام در حکایت بد عهدی قفره سوگند عباسقلی میرزای جوان بود باخانلرخان پیر که او هم بمهد خود وفانکرد با آنکه بکشتن آن مرد محترم فاضل هیچ لسزومی نداشت تفصیل آن اینست .

عباس قلی خان

پس از آنکه ابراهیم خان ظهیرالدوله مرحوم شد و عباسقلی خان پسرش که دخترزاده حضرت خاقان بود بحکومت کرمان رسید غرور جوانی و اغوای پیشکار او قاسمخان دامغانی مشارالیه را بهوای سلطنت انداخت و لشکری جمع نموده ترانه خود سری نواخت خاقان مرحوم خانلرخان زندرا بلامت و نصیحت او فرستاد بند پدرا نه ببرد دنیا دیده را آنجوان کم تجربه نپذیرفت و خانلرخان مکدر ورنجیده شد بالاخره عباسقلیخان بامصحف قسم یاد کرد و بخانلرخان گفت تو بطهران رفته از جد تاجدار من اطمینان حاصل کن و بنویس من بدون عندر و تاخیر باستان مبارک مشرف میشوم بهمین عهد و میثاق عباسقلی خان خانلرخان خاطر جمع شده از کرمان برگشت عباسقلی خان چهل نفر غلام کتنام باارباب حسین

نام نو کر خود مامور کرد تاخانلرخانرا درین راه بقتل رسانیدند بعد ازین مقدمه شجاع السلطنه مامور کرمان شده محمد قاسمخان دامغانی را دستگیر و بدار خلافه فرستاده او را از هر دو چشم محروم کردند و مجازات از کردار ناهنجار خود یافت عباسقلی خان جای قرار ندید بماسزندران فرار نمود چون پدرش ابراهیم خان برادر را می ملک آراو خود عباسقلی خان داماد او بود شاهزاده ملک آرا شفاعت او را در پیشگاه حضرت کرد و جرایم او با آب عفو حضرت شاهانه شسته شد نکارنده گوید خانلرخان مزبور از زندیه و مادرش عمه شاه شهید بود مدت سلطنت آنحضرت در کرمان حبس نظر و سپرده بابر ابراهیمخان ظهیرالدوله بود بجهت آنکه عمه خاقان شهید بعد از کریمخان زوجه علیمرادخان شد شاه شهید از عمه خود همرنجیده خاطر بودند ولی ظهیرالدوله با خانلرخان در کمال احترام رفتار میکرد خاقان مغفور باطناً در آن زمان با عمه زاده خود ارسال ورسایل و مهربانی محرمانه داشت پس از جلوس سلطنت او را از کرمان احضار فرمودند منصبش غلام پیشخدمتی بود اما در آن اوقات شغل غلام پیشخدمتی خیلی معتبر بود چنانچه جمعی کثیر از امراء و بزرگان ایران مثل دوسردار ایروان و دوسردار دامغان و غیر آنها بمنصب غلام پیشخدمتی افتخار داشتند شخص خانلرخان در خدمت خاقان مرحوم محبوبیت داشت و احترامش نزدیک بدرجة امیر قاسمخان و ابراهیمخان بود در اندرون و بیرون و سفر و شکار بیشتر اوقات عمر او در حضور مبارک مصروف میشد شکارچی واسب تاز و تیرانداز رشید بلکه در جمیع کمالات ماهر و در مدت توقیف کرمان بتحصیل علوم مشغول بود شعر خوب میگفت و خط خوش داشت این رباعی را در اول جلوس خاقان مرحوم گفته و بعرض رسانیده است .

رباعی

دیدم که گرفتیم جهانرا بیکسر ز اقطاع زمین زباختر تاخاور
بگسسته زبیم ما دلبران خفتان بسگرفته بیاد ما حریفان ساغر

محمد رحیم خان زند بسر خانلرخان و محمد حسن خان حالیه نوه او است و ملک ایرج داماد و تربیت یافته خانلرخانست بالجمله از نطقی که قایم مقام کرد در حضور شاهنشاه بمقام دلجوئی ظل السلطان برآمده گفت این شاهنشاه مهربان ایدا خیال بدی بجان و مال شما ندارد قسم و قسمنامه لازم نیست مقصود استعدای شما از خاکپای مبارک چیست ظل السلطان گفت میخواهم در خانه خودم آسوده و محترم بمانم و تدارک سفر مکه کنم که موسم حج میباشد اجازه فرمایند بکه مشرف شوم قایم مقام از جانب اعلی حضرت پادشاهی این مستدعیات را مقبول داشته باتفاق ظل السلطان و شاهزاده محمد ولی میرزا که او هم در این مجلس آسوده خاطر باشد و مقصودش آن بود که تنخواهی که در زمان فترت از خزانه باو داده بودند استرداد نشود با آصف الدوله از حضور مبارک مرخص شدند اهل حرم بانهایت تشکر از مهربانی و التفاتهای شاهانه بغانهای خود رفتند مرحوم دارا در آن وقت منزل قایم مقام بود که ظل السلطان و آصف الدوله و محمد ولی

میرزا بجهت رفع خستگی مجلس ساعتی بمنزل قایم مقام آمدند قایم مقام بدارا گفت ظل السلطانست مرخصی زیارت مکه را حاصل کرده دارا بر حسب همان طریقه خود که حرف را در موقع بی مضایقه میگفت این شعر را خواند
ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی
کاین ره که تو میروی پتر کستان است
واقعا همانطور شد روز جلوس شاهنشاه در تخت مرمر باب هایون و

تدبیرات قایم مقام که پادشاه معزول را سفرای دولتین روس وانگلیس نیز به یمند خفتان مرصع خاقان مرحوم که روی ماهوت گلی دوخته شده بود و از ملیوس خاص شاه شهید بود اکثر اوقات ظل السلطان در سلام رسمی با اجازه سلفنت اورا میبوشیده حیقه مرصع که مختص خودش بود بسر میگذازد در آنروز نیز خفتان و حیقه را زین سرور کرد و در سلام عام بهمان تیره که دریدر بزرگوار می ایستاد در حضور برادرزاده تاجدارش ایستاد و پس از چند روز با کمال احترام روانه زیارت مکه متبر که شد صدق غلام و قره تقی یوزباشی حسب الامر تا یک منزلی همدان در رکابش بودند از (آق بلاغ) سه فرسنگی همدان ظل السلطان را برآغه و از آنجا باردیبل بردند تا اینکه بتدبیر دو برادر خود رکن الدوله و اماموردی میرزا حکم تقدیر از اردیبل بکافی که امکان فرار نبود مستخلص شده بخاک روسیه و از آنجا باسلامبول رفته بزبارت مکه و مجاورت عتبات عالیات فایز شدند احتراماتیکه سلطان محمود خان پادشاه عثمانی و محمد علی پاشا خدیو مصر در حق این سه نفر شاهزادگان محترم و درباره شاهزاده الهوردی میرزا که قبل از آنها باسلامبول رفته بود اگر خواهیم شرح دهیم خیلی مطول خواهد شد این واقعه چون خیلی محل تعجب بود نوشته میشود و قتی که خواستند شاهزاد ذ ظل السلطانرا برآغه ببرند و معاينه دید که قضیه برعکس مقصود و مقصد کعبه او تبدیل

بترکستان یافت یک جعبه مقلی را در میان تنور اطافی که منزل داشت گذارده بصاحب خانه گفت این امانت بدست تو سپرده باشد اگر وقتی شنیدی که من درجائی هستم و دست تو بمن نمیرسد رد امانت نمای

بعد از پنج سال که ظل السلطان بعرستان آمد آن مرد دهقان متدین جعبه را بدون عیب و نقص برد و بصاحبش رسانید آلات جواهر و بعضی اسباب نفیسه که میان جعبه بود از قسمت ظل السلطان خارج نشده بود

شاهزاده الهوردی میرزای ملقب بنواب حکومت شاهرود و بسطام را داشت و متهم بهدستی تراکه و عصیان بحضرت خاقان و باین جهت معزول گردید پس از عزل او شاهنشاه جمجاه اسبابی برای کشیک شاهرذگان مقیم دارالخلافه فراهم آوردند که شاهزاده نواب ریاستی بر شاهزادگان اهل کشیک داشته باشد کیومرث میرزای ابوالملوک هم نایب شاهزاده نواب باشد چند نفر از شاهزادگان را منتخب نمودند که شبی پنج تن یا یراق و صلاح برای کشیک وجود مبارک پدر تاجدار خود در عمارت چشمه که نشیمن خاقان مرحوم بود حاضر باشند
اطلاق و خدمتکاران متعدد و اسباب راحت شب در کشیکخانه آنها موجود بود

بعضی از پسرزاده های شاهنشاه نیز که در آنوقت جوان و موقع جانفشانی رادرك کرده بودند ب دادن پیشکش و توسط پدرهای خود در سلك اعمال داخل اهل کشیک شدند مثل مسعود میرزا پسر محمود میرزا و رضاقلی میرزا پسر محمدرضا میرزا و نصرالله میرزا پسر محمد ولی میرزا و محمدطاهر میرزا پسر ظل السلطان و غیره مجلس اول که بیست اجتماعیه در حضور مبارک حاضر شدند و شاهزاده الهوردی میرزا آنهار از سان هایونی گذرانید و خاقان مغفور جا و نکان و سان ملکزادگان عظام را دیدند بنا بر مناسبت تهمت عصیانی که به الله و رد میرزا زده شد بود این شعر را باو فرمودند

(شعر)

دانم که با من دشمنی جای تو در دل داده ام

همه مان صاحبخانه کش در خانه منزل داده ام

امان الله خان افشار و امیر اصلان خان پسرش سفرا و حضرا همه شب در کشیک حاضر میشدند و بیعت آنها هر شبی پنج نفر از خواجه سرایان هم حاضر کشیک بودند اسامی شاهزادگان کشیک که مقیم دربار بودند و حکومت و ماموریتی نداشتند این است

- (اللهوردی میرزا ملقب به نواب) (کیومرث میرزا ملقب به ابوالملوک)
- (علیرضا میرزا ملقب به حکیم) (کیقباد میرزا ملقب به شهریار) (ملک ایرج میرزا)
- (کیخسرو میرزا) (هرمز میرزا) (بهرام میرزا) (سلیمان میرزا)
- (شاپور میرزا) (ملک منصور میرزا) (سلطان مصطفی میرزا) (سلطان ابراهیم میرزا) (جهان شاه میرزا)

اما کیومرث میرزای ابوالملوک وقتی با علی عسکرخان سرایدار در نگارستان نزاعی کرد تغییر خاطر هایون در حق او بر تبه شد که بعد از خوردن چوب زیاد که احدی جرئت شفاعت نداشت از شدت تغیر خنجر مرصع را از کمر کشیده خواستند بدست مبارک چشمان ابوالملوک را از حدقه بیرون بیاورند که دارا حضورا فریاد کشید که ای شاه عاقل ای پیر فلک میخواهی تقلید نادر شاه دیوانه را بکنی ؟

خاقان مرحوم فوراً از عقیده خود منصرف شده خنجر را در تیام گذاردند بعد از چند روزی اهل قم از کیکاووس میرزا شاکتی شدند خاقان مرحوم برای دلجوئی از ابوالملوک فرمودند قیمتها را بر مطالبشان را برس و در تدارک حکومت قم باش ابوالملوک برای اظهار کمال و کفایت خود چند فرد از بابت نقد و جنس و تفاوت عمل ولایتی با صورت مطالب عارضین بخط خود در نهایت خوبی نوشت وقتی که بنظر پادشاه رسانید فرمودند تو میختر اهی هم میرزا باشی وهم حاکم نان اهل قلم را قطع نمیکم کسی که فرد نویسی کرد بدرد امور حکومت بر نمیخورد اهل ولایت از پرتو اونان نمیتوانند خورد ماموریت او بهمین بهانه موقوف شد ابوالملوک